

The Possibility of Query about the Ugliness in Kant's Aesthetic Horizon

Arsalan Aghakhani 

Ph.D. Student of Philosophy of Art, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran

Seyed Mohammadreza Hosseini Beheshti 

Associate Professor of Philosophy, University of Tehran, Tehran, Iran

Shams Al-Molouk Mostafavi 

Associate Professor of Philosophy, Islamic Azad University, Tehran, Iran

Abstract

Immanuel Kant's aesthetics in *Critique of Judgment* has always been the subject of discussions and the discovery of many points about the anatomy of the faculty of Taste and its judgments. Because of contemporary aesthetic issues, the inquiry concerning the possibility of the reflective perception of dissatisfaction and following that the position of ugliness in Kant's aesthetics has been considered by commentators. Ugliness and its judgments have different places in Kant's pre-critical philosophy in comparison with his ideas in the framework of the critical system. Before writing triple *critiques*, he has taken note of Ugliness in the format of sensorial perceptions and anthropological concepts as the object of merely empirical positive displeasure perception. But the query about Ugliness as a reflective judgment is impossible on his critical aesthetic horizon because the possibility of such a judgment would be contradictory with the systematic purposes and methodology of the *third critique*. In order to clarify the position of Ugliness in Kant's aesthetic horizon, while the present article examines his view on Ugliness in the pre-critical horizon, it explains the reasons for the absence of the Ugly as a reflective judgment in Kant's critical considerations and proves the impossibility of realizing the reflective judgment on Ugliness in transcendental philosophy.


Keywords: Kant, Aesthetics, Ugliness, Critique of Judgment, reflective judgment.

– Corresponding Author: drmrhosseini@yahoo.com

How to Cite: Aghakhani, A., Hosseini Beheshti, S. M. R., Mostafavi, Sh. (2022). The Possibility of Query about the Ugliness in Kant's Aesthetic Horizon, *Hekmat va Falsafeh*, 18(69), 1-25. doi: 10.22054/WPH.2021.61093.1979

امکان پرسش از امر زشت در افق استتیک کانت


دانشجوی دکتری فلسفه هنر، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

ارسلان آقاخانی 

دانشیار فلسفه، دانشگاه تهران، تهران، ایران

سید محمدرضا حسینی بهشتی * 

دانشیار فلسفه، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

شمس الملوک مصطفوی 

چکیده

استتیک ایمانوئل کانت در نقد نیروی حکم همواره محل بحث‌ها و کشف نکات بسیاری در باب کالبدشناسی قوه ذوق و احکام مربوط به آن بوده است. مسائل استتیکی زمانه معاصر، پژوهش در امکان ادراک تأملی ناخرسندی و به تبع آن جایگاه زشتی را در اندیشه استتیک کانتی مورد توجه مفسران قرار داده است. زشتی و احکام مربوط به آن در ملاحظات پیشانقدی کانت در قیاس با اندیشه‌های وی در چهارچوب دستگاه نقادی جایگاه متفاوتی داشته‌اند. او پیش از نگارش نقدهای سه گانه، زشتی را در قالب ادراکات حسی و مفاهیم انسان‌شناسانه به عنوان متعلق ادراک ناخوشایندی ایجابی صرفاً تجربی مورد توجه قرار داده است. لیکن پرسش از زشتی به مثابه حکم تأملی در افق استتیک نقادانه او ممکن نیست، چراکه امکان صدور چنین حکمی با غایت‌های سیستماتیک و روش‌شناسی نقد سوم در تناقض خواهد بود. نوشتار حاضر جهت روشن شدن جایگاه زشتی در افق استتیک کانت، ضمن بررسی نگاه وی به زشتی در افق پیشانقدی، به تبیین دلایل فقدان امر زشت به عنوان حکمی تأملی در ملاحظات انتقادی کانت و اثبات عدم امکان تحقق حکم تأملی درباره زشتی در فلسفه استعلایی می‌پردازد.

کلیدواژه‌ها: کانت، استتیک، زشتی، نقد نیروی حکم، حکم تأملی.

مقدمه^۱

به دنبال تجارب زیستی بشر در سده‌های اخیر، یکی از مباحث شکل گرفته بر اساس نیازهای استتیک زمانه، همانا پرسش از جایگاه امر زشت (das Häßliche) و احکام مربوط به آن در ساحت استتیک است که حتی پای در مطالعات کانتی نهاده و امکان کارآمدی روش‌شناختی دستگاه استتیک کانتی را برای وضع هرگونه حکمی درباره زشت موردسنجش قرار داده است. لذا پرسش درباره جایگاه امر زشت در افق استتیک کانتی اهمیتی درخور توجه به خود گرفته است. باید توجه داشت که دستگاه استتیک کانت، مجموعه لوازمی را داراست که به موجب این لوازم فلسفه نقادی او شکلی کامل به خود می‌گیرد. چنین لوازمی مانع از تثبیت جایگاه امر زشت در افق استتیک کانت می‌شود یا حداقل آن را با دشواری‌های بسیاری همراه می‌سازد.

مقاله پیش رو درصدد است تا تمامی زمینه‌های اثرگذار بر رد امکان توجه به امر زشت در دستگاه استتیک کانتی را موردبررسی قرار داده و به این پرسش پاسخ دهد که «آیا در افق استتیک کانت می‌توان برای زشتی و احکام مربوط به آن جایگاهی قائل بود یا خیر؟». بدین منظور مقاله حاضر در بخش نخست به زمینه‌های پیشانقادی استتیک کانت و

۱. *در حال حاضر سه اثر کانت از آثار مورد رجوع این پژوهش تحت عنوان «تقد قوه حکم» توسط جناب دکتر عبدالکریم رشیدیان، «مقدمه‌ای بر هر نوع مابعدالطبیعه آینده که به عنوان یک علم عرضه شد.» توسط جناب دکتر غلامعلی حداد عادل و «بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق» توسط مرحوم دکتر حمید عنایت به فارسی برگردانده شده‌اند. لیکن مؤلف این مقاله به نسخه‌های اصلی و انگلیسی این آثار مراجعه نموده است.

**در این مقاله به هفت اثر از کانت ارجاع داده می‌شود. در این ارجاعات از حروف مخفف برای تفکیک ارجاعات استفاده شده است. لذا برای ارجاع به «تقد نیروی حکم» از حروف مخفف (CJ)، برای ارجاع به درس‌گفتارهای «منطق بلومبرگ» از حروف مخفف (BL)، برای ارجاع به درس‌گفتارهای «منطق دونا فون‌دلاکن» از حروف مخفف (DWL)، برای ارجاع به «پایه‌گذاری برای بعدالطبیعه اخلاق» از حروف مخفف (GR)، برای ارجاع به «درآمدی بر هر نوع مابعدالطبیعه آینده» از حروف مخفف (PRO)، برای ارجاع به «تلاش برای وارد کردن کمیت‌های منفی در فلسفه» از حروف مخفف (AN) و برای ارجاع به «مشاهداتی در باب امر زیبا و والا» از حروف مخفف (OBS) بهره گرفته‌ایم.

جایگاه زشتی در این دوره از اندیشه وی می‌پردازد و در بخش دوم به امکان‌سنجی طرح امر زشت و حکم مربوط در دستگاه نقادی و روش تحلیل حکم استتیک کانت در نقد سوم پرداخته و این قضیه را اثبات می‌کند که زشتی به نزد او چیزی فراتر از حدود دریافت حسی و مفهومی ناخرسندی (Mißfallen) نخواهد بود و وی هرگز ضرورتی را برای پرداختن به حکم مربوط به امر زشت - آن‌چنان‌که به زیبایی و تأمین اصل پیشینی (a priori prinzip) حکم درباره آن برحسب کمیت حکم پرداخته است - در دستگاه نقادی خود دریافته است.

۱) جایگاه زشتی در استتیک پیشانقادی کانت

کانت پیش از آن‌که در دستگاه نقادی اش استتیک را به اصل پیشینی مسلح کند و به استقلال از هر نوع معرفت عقلی و نظری برساند آن را در مجموعه ملاحظاتی از دو منظر مورد توجه قرار داده بود: یکی در بستر قرائت انگلیسی از مفهوم ذوق و نبوغ در جریان روشنگری بریتانیایی؛ که در نتیجه معرفی برخی آثار از شافستبری، ادموند برک، فرانسیس هاجسون، الکساندر جرارد و دیوید هیوم توسط کریستف فردریش نیکولای، موزس مندلسون و گوتهلد افرایم لسینگ در فضای فکری آلمان در عصر کانت نفوذ کرد. مهم‌ترین این آثار توسط لسینگ و مندلسون هم‌زمان با سال‌های فعالیت کانت به زبان آلمانی برگردانده شد؛ و دیگری در بستر استتیک عقل‌گرایانه که متأثر از استتیک الکساندر گوتلیب باومگارتن و گئورگ فردریش مایر بود که زیبایی را با مفهوم کمال در دریافت حسی پیوند می‌زد!

۱. البته کانت تعریف باومگارتن از هنر را به‌عنوان علم و شاخه‌ای معرفتی نمی‌پذیرفت. در واقع از نظرگاه او: «ذوق هنر است. فاهمه و متخیله، که باید در این امر متحد شوند مانند دو دوستی هستند که نمی‌توانند جدا از هم باشند - چراکه در یک کشمکش دائمی و درعین‌حال ناگزیر بسر می‌برند. پیرو موارد فوق‌الذکر هیچ علم زیبایی (Schönen Wissenschaft) وجود ندارد. بلکه تنها هنر زیبا (Schönen Kunst) [وجود دارد]. به‌منظور تولید آن، نبوغ (Genius) لازم است - به‌عنوان مثال یک شعر خوب نمی‌تواند سفارش داده شود، بلکه صرفاً زمانی رخ می‌دهد که شاعر حال و هوایی - حالت مناسب ذهن - برای آن داشته باشد» (DWL:707).

امکان پرسش از امر زشت در افق استتیک کانت؛ آقاخان‌ی و همکاران | ۵

به نزد کانت فرق اساسی میان صورت‌بندی پیشنهادی و نقادی نسبت‌های میان والا و زیبا و زشت وجود دارد. او در رساله «مشاهداتی در باب امر زیبا و والا»^۱ که در سال ۱۷۶۴ منتشر شد، دو مفهوم زیبایی و والایی را مورد پرسش قرار داده است. لیکن مجاورت این دو احساس نه تنها ناشی از مباحث عمومی بود که از ابتدای قرن هجده در بریتانیا رخنه کرده بود بلکه به اثر ویژه ادموند برک تحت عنوان «تحقیقی در منشأ احساس والا و زیبا»^۲ ارجاع داشت که در زبان انگلیسی به سال ۱۷۵۷ نوشته شد و به سال ۱۷۷۳ توسط لسینگ به آلمانی ترجمه شد و مورد مطالعه کانت قرار گرفت. لیکن بحث وجدل جدی بر سر این که اثر برک تأثیری بر رساله «مشاهدات» وی داشته یا خیر همواره وجود داشته است. تئودور گراچیک بر این باور است که کانت یک دهه قبل از ترجمه لسینگ به واسطه مطالعات موزس مندلسون^۳ که انگلیسی می‌دانست با متن ادموند برک و قرائتش از دو مفهوم والا و زیبا و لزوم هم‌جواری این دو احساس از نظرگاه وی آشنا شده بود (Zammito, 1992: 32). لیکن کانت در اثر خود تحلیلی از پژوهش برک و حتی مفهوم والای ترس‌برانگیز که توسط وی معرفی شده بود ارائه نمی‌دهد.^۳ در رساله «مشاهدات» سخنی از زشتی به میان نمی‌آید.^۴ وی تأکید بر صورت‌بندی زیبا و والا را به عنوان ابزاری جهت طبقه‌بندی تکرر صورت‌های قلمروهای مختلف از جمله قلمروهای مزاجی، جنسیتی، صورت‌های ادبی و ویژگی‌های قومی- فرهنگی، به کار می‌بندد. (Barck &

1. Beobachtungen über das Gefühl des Schönen und Erhabene, (1764)

2. A Philosophical Enquiry into the Origin of Our Ideas of the Sublime and Beautiful, (1757)

۳. کانت در بخش «تذکر کلی در باب نمایش احکام زیباشناختی تأملی» در نقد سوم به تقدیر از برک در نحوه تبیین هراس لذت‌بخش در احساس والایی می‌پردازد هرچند نگاه برک را در مطالعه صرفاً انسان‌شناسانه این احساس کارآمد می‌داند (CJ,5:277).

۴. کانت در حاشیه‌نویسی‌های رساله مزبور که به کوشش Marie Rischm Üller تدوین شده است، در پشت ورقی که بعد از صفحه ۷۸ مندرج شده، یک بار از زشتی سخن می‌گوید که به شرح زیر است: «این بسیار بد است که ما در کل نمی‌خواهیم بپذیریم که زنان زشت باشند، حتی زمانی که پیر هستند» (OBS,2:241).

38: Fontius, 1992). از منظر این رساله زیبا و والا نه در ملاحظات استتیک بلکه ذیل ملاحظات انسان‌شناختی و نیز مردم‌شناختی توضیح داده می‌شوند. لذا چنین مفاهیمی خاصیتی تجربی به خود می‌گیرند و از هر گونه اصل پیشینی بی‌بهره‌اند.

کانت متعاقباً در «درس‌گفتارهایی دربارهٔ منطق»^۱ زیبایی را به‌عنوان متعلق احساسی (Gefühl) می‌پذیرد که به یک شناخت صرف الحاق می‌شود و کمال استتیک به یک ادراک اضافه می‌کند. در واقع کانت دو نوع کمال برای یک ادراک در نظر می‌گیرد که یکی کمال منطقی (logische Vollkommenheit) است و دیگری کمال استتیک (ästhetische Vollkommenheit). اولی در اتحاد و تطابق با شهود (intuition) و دومی در تطابق با دریافت حسی (Empfindung) تحقق می‌یابد (BL:43-44).

صدور هر گونه حکم معرفتی با شهود ممکن می‌شود. لیکن دریافت حسی از صدور حکمی مشروط عاجز است. لذا از دیدگاه کانت دریافت حسی و کمال استتیک برخلاف نظرگاه باومگارتن نه در ارتباط با نوعی معرفت بلکه صرفاً در مساهمت فعالانه تصورات با احساس (Gefühl)^۲ ما و در واقع تأثیرپذیری احساس، مورد التفات قرار می‌گیرند. لذا تفاوت بنیادین کمال منطقی و کمال استتیک در این است که:

«قبلی ساختن تصوراتی مطابق با قوام (Verfassung) شیء را به ما می‌آموزد، [...] هر چند، بعدی که شامل استتیک است، باید با آن تصوراتی که بر احساس ما اثر می‌گذارد سروکار داشته باشد» (ibid: 44).

در برابر مفهوم کمال مفهوم نقصان (Unvollkommenheit) نیز هم منطقی و هم استتیک است. اگر نقایص در مفاهیم مبهم دریافت شوند پس چنین نقایصی استتیک تلقی می‌شوند و اگر چنین نقایصی در مفاهیم متمایز (distinct) ظاهر شوند منطقی خواهند بود. چیزهای زیبا در کمال استتیک بر ادراکات حسی ما آشکار می‌شوند. در مقابل نقایص

1. Logik Philippi, (1772)

۲. کانت در بند سوم نقد نیروی حکم میان تصور عینی یک حس و صرفاً دریافت سوژکتیو حسی که به‌هیچ‌عنوان نمی‌تواند تصویری از عین بیافریند، تمایزی قائل می‌شود. وی اولی را که در حکم شناختی به کار می‌رود، «دریافت حسی» (Empfindung) و دومی را «احساس» (Gefühl) می‌نامد (CJ,5:206).

استتیک به نحوی آنی در تضاد با احوال و احساسات ما قرار می‌گیرند. چنین تضادی با احوال ما که حاصل عدم تحقق غایت مفروض یعنی زیبایی یا کمال استتیک در شخص ادراک کننده است، همان زشتی است که نتیجه **نقصان** استتیک است و نه **فقدان** یا عدم زیبایی. فقدان هرگونه کمال زیبایی نه نقصان بلکه خشکی است (Trockenheit) که معطوف به شناخت منطقی است، پس:

«همان‌طور که زیبایی، [هر چیزی] را در کمال استتیک شکل می‌دهد، یک شناخت [صرف] خشک است، به‌عنوان مثال در ملاحظات ریاضی. لیکن زمانی که یک ادراک قرار است زیبا باشد و این غایت به دست نمی‌آید، [آن ادراک] زشت خواهد بود. این [زشتی] در [آثار] نویسندگانی رخ می‌دهد که می‌خواهند لطیف‌الطبع باشند [اما به‌غایت خود نمی‌رسند]، لیکن نه در آن‌هایی که نمی‌خواهند یا نمی‌توانند [این‌گونه] باشند.» (ibid: 52).

خشکی که بیشتر معطوف به شناخت صرف است در کل نه نسبتی با حساسیت دارد و نه نسبتی با زیبایی. از دیدگاه کانت چنین شناختی که جامع، عمیق و خالص است می‌تواند و باید خشک باشد (ibid: 110)؛ به‌عبارت‌دیگر شناختی که فارغ از هرگونه حساسیت باشد و حامل هیچ صفتی جهت تأثیر بر احوال ما نباشد، دارای خشکی است. کانت نسبت زیبایی و خشکی و زشتی را با طرح ایجابی بودن زشتی (نقصان) و رد امکان تحقق آن در نتیجه فقدان زیبایی، با اشاره به اندیشه‌های باومگارتن چنین توصیف می‌نماید:

«نویسندهٔ ما^۱ زشتی "deformitas" را متضاد با زیبایی می‌کند. (زشتی به همان اندازه ایجابی است که زیبایی - متعلق [ست] که من از آن تنفر دارم، [یعنی] حداکثر انزجار) لیکن اصطلاح میانه‌ای وجود دارد، خشکی "jejunum" (درجه‌ای از کمال است که ریاضیات [آن را] داراست، چراکه واجد خشکی است)، و درواقع خشکی و زیبایی می‌توانند باهم وجود داشته باشند. (به‌عنوان مثال در خطابه‌ای که با خشکی می‌آغازد لیکن آنچه در ادامه آن می‌آید حاوی زیبایی‌های بسیاری است)» (DWL:708).

بنابراین از این منظر زیبایی^۲ کمال در دریافت حسی است و زشتی آن چیزی است که

۱. در اینجا کانت به الکساندر گوتلیب باومگارتن اشاره دارد.

مانع تحقق این کمال است و اگر کمال غایتی در دریافت حسی باشد زشتی از دستیابی به آن ممانعت می‌کند و موجب ایجاد نقصان در دریافت حسی می‌شود. با این تفسیر در متن این درس گفتارها زشتی به نزد کانت یک صورت ایجابی است که در برابر زیبایی می‌تواند ایفای نقش کند. پیش‌تر وی در رساله «تلاش برای وارد کردن کمیت‌های منفی در فلسفه»^۱ که به سال ۱۷۶۳ به رشته تحریر درآورد، با استفاده از «کار بست» (application) روش ریاضی تمام مفاهیم سلبی و منفی را در ذات خودشان به‌عنوان کمیت ایجابی و مثبت تبیین می‌نماید. کانت ذیل چنین مسئله‌ای به ایجابی بودن نامطبوع، ناخوشایندی (Unlust) و زشتی اشاره دارد. در واقع وی به حکم حسی که ناشی از احساس ناخوشایندی است التفات داشته و آن را به‌عنوان یک کمیت ایجابی و مثبت (در ذات خویش) به رسمیت می‌شناسد و در نظرگاه وی نامطبوع بودن و نیز زشتی تنها در دریافت حسی ممکن‌اند. فقدان هرگونه خرسندی حسی ضرورتاً موجب ناخرسندی حسی و احساس ناخوشایندی در دریافت حسی شخص ادراک‌کننده نیست، بلکه گواهی بر عدم درگیری ادراک با هرگونه احساس نسبت به متعلق و بنابراین بی‌تفاوتی حسی نسبت به آن است و همان‌طور که اشاره شد متعاقباً در درس‌گفتارهایی درباره منطق برای آن حالت از الفاظی چون خشکی و معمولی (gewöhnlich) استفاده می‌شود.

کانت در رساله مزبور به دو کاربرد ریاضیات در فلسفه اشاره دارد که پس از انتشار کتاب اصول نیوتن^۲ مسئله اصلی بحث‌هایی بود که به نزد ریاضیدانان و فیلسوفان در گرفت؛ اولی که همانا «تقلید» (imitation) از روش ریاضی در فلسفه است آغازگرش لایب‌نیتس و متافیزیک استنتاجی او بود که در واقع با توسل به کارگیری «قانون تناقض» که مثبت «اصل

۱. Versuch den Begriff der negativen Größen in die Weltweisheit einzuführen, (1763)

۲. آیزاک نیوتن اثر (The Principia: Mathematical Principles of Natural Philosophy) را در سه مجلد به سال ۱۶۸۷ به رشته تحریر درآورد. این اثر که به‌اختصار کتاب اصول هم نامیده می‌شود بر قوانین نیوتن در مکانیک کلاسیک به همراه قانون جهانی گرانش نیوتن و سلسله قوانین کپلر در حرکت سیارات اشمال دارد.

جهت کافی^۱ و حاصل روش ریاضی بود، ادعای اصلی فیزیک نیوتن مبنی بر وجود مکان مطلق را رد می‌کرد؛ و دومی که «کاربست» روش ریاضی در فلسفه است به جرج بارکلی برمی‌گردد که در کتاب «تحلیل‌گر»^۲ (*The Analyst*) خود نقد تجربه‌گرایانه‌ای را متوجه علم حساب (*The Arithmetic*) کرد که به‌نوعی شالوده‌ روش اندراج داده‌های نظری در تئوری منظومه شمسی نیوتن را شکل می‌داد. کانت در رساله خود با رد روش «تقلید»، روش «کاربست» مفاهیم ریاضی را ممکن می‌داند تا جایی که شرط تجربه نیز فراهم آید و مفاهیم ریاضی با متعلقات حس منطبق (*compatible*) باشند. درواقع او نگرانی تجربه‌گرایانی چون بارکلی را از ورود مفاهیم انتزاعی غیرانضمامی (*non-concrete*) و تجربه‌ناشدنی به فلسفه موردتوجه قرار می‌دهد. لیکن وی در رساله خود با ابتناء بر رساله لئوناردو اویلر^۳ تحت عنوان «تأملاتی در باب مکان و زمان»^۴ و رساله «دستورالعملی برای ملاحظه منظم و دقیق درباره امور طبیعی»^۵ کریستیان آگوست کروزیوس^۱ به دفاع از اصول

۱. قانون تناقض (اصل امتناع تناقض) مدعی است که تنها یکی از دو قضیه متناقض می‌تواند درست باشد و اصل جهت کافی نشان می‌دهد که بدون جهت و علل کافی چیزی در گیتی موجود نمی‌شود و هیچ قضیه‌ای صادق نخواهد بود. در نتیجه کاربرد این اصول هر قضیه تحلیلی صدق می‌کند و هر قضیه صادقی چون از دلایل کافی نتیجه می‌شود، پس تحلیلی است.

۲. رساله «تحلیل‌گر» (*The Analyst*) مزین به زیر عنوان «گفتمانی خطاب به یک ریاضیدان کافر: که در آن آزموده می‌شود که آیا اصول، و استنباط‌های تحلیل مدرن، نسبت به اسرار دینی و درجات ایمان، به طرز واضح‌تری متصور و به طرز معلوم‌تری استنتاج می‌شوند یا خیر.» (*A Discourse Addressed to an Infidel Mathematician: in It Is Examined Whether the Object, Principles, and Inferences of the Where Modern Analysis Are More Distinctly Conceived, or More Evidently Deduced, Than Religious Mysteries and Points of Faith*) در سال ۱۷۳۴ توسط وی به رشته تحریر درآمد.

۳. لئونارد اویلر (Leonhard Euler 1707-1783) یکی از تأثیرگذارترین ریاضی‌دانان قرن ۱۸ است. نظریات و محاسبات این دانشمند، پایه‌های بسیاری از پیشرفت‌های علم ریاضیات را بنا کرد. رساله مزبور از وی به سال ۱۷۴۸ منتشر شد. کانت در بند ۱۴ بخش آنالیتیک امر زیبا تحت عنوان توضیح به کمک مثال‌ها با ابتنا بر نظریه اویلر درباره تناوب تکراری واحدهای ارتعاشی رنگ‌ها و صداها به تفسیر امکان دریافت رنگ‌های و صداها بوسیله به‌مثابه زیبایی‌ها در صورت احتساب آن‌ها به‌عنوان تعیین صوری کثرت‌ها می‌پردازد (CJ,5:224).

۴. Reflexionen über Raum und Zeit

۵. Anleitung, über natürliche Begebenheiten ordentlich und vorsichtig nachzudenken, 1749

ریاضی در فیزیک نیوتن با نقدی بر قرائت لایب‌نیتس و بارکلی می‌پردازد (MacRobert, 2004: 1-2).

صرف نظر از دغدغه اصلی تحریر چنین رساله‌ای کانت در اشاره به کمیت‌های منفی دربارهٔ زشتی (Häßlichkeit)، ناخوشایندی (Unlust) و نفرت (Hass) به مثابه مصادیق کمیت‌های ایجابی که نافی کمیت‌های مثبت دیگرند تفاسیری مطرح می‌سازد. در ابتدا وی تقابل میزان‌های نافی یکدیگر را چنین شرح می‌دهد:

«دو چیز مخالف یکدیگرند اگر یکی آنچه را که توسط دیگری وضع (gesetzt) شده رفع (aufhebt) نماید. این تعارض دو قسم است: یا منطقی است از طریق تناقض یا این که واقعی است بدون تناقض» (AN, 2: 171).

و:

«کمیت‌های منفی (die negative Grössen) نفی کمیت‌ها (Negationen von Grössen) نیستند. همچون مشابهتی که از عبارت برمی‌آید. بلکه چیزی فی حد ذاته ایجابی هستند. هر چند چیزی مغایر با کمیت مثبت» (Ibid: 2: 169).

پس:

«هیچ کمیتی نمی‌تواند به‌طور مطلق منفی خوانده شود: $+a$ و $-a$ باید هر یک کمیت‌های منفی یکدیگر خوانده شوند» (Ibid: 2: 174).

کانت برای شرح تمثیلی این قضیه از یک کشتی مثال می‌آورد که هم‌زمان می‌تواند تحت تأثیر چند نیروی مثبت متقابل قرار گیرد. بدین گونه که اگر کشتی‌ای در دریای آزاد تحت تأثیر بادهایی از سمت شرق است و باین حال حرکت نمی‌کند یا دست کم به مقداری که از اثر نیروی بادهای مزبور انتظار می‌رود تکان نمی‌خورد در واقع تحت تأثیر جریان

۱. کریستین آگوست کروزیوس (Christian August Crusius 1715–1775) از فیلسوفان آکادمی برلین در برابر جبههٔ ولفی‌ها بود. به سال‌های ۱۷۵۵ وی بحث‌های وی در حوزهٔ فلسفهٔ آلمانی، تمایز منطق از واقعیت، محدودیت‌های فهم انسانی، تمایز روش متافیزیکی از روش ریاضی بر کانت که در آن دوران خود را فیلسوف علم طبیعی می‌دانست، بسیار تأثیر گذاشت (Zammito, 1992: 31).

مثبت دیگری در دریا است که در جهت مخالف نیروی باد جاری است (Ibid:2:176-77). از این رو وی در رساله مزبور از زشتی و ناخوشایندی به عنوان مثال‌هایی - در کنار مثال‌های دیگر- از کمیت‌های منفی که فی حد ذاته مثبت هستند و وجه اثباتی آن‌ها تقابل واقعی (و نه منطقی) را ممکن می‌سازد، به منظور توضیح دغدغه اصلی رساله بهره می‌برد. او در ادامه با طرح پرسش‌هایی چون «آیا ناخرسندی صرفاً فقدان لذت است؟» و اینکه «آیا ناخرسندی را می‌توان لذت منفی خواند؟» (Ibid:2:180). در مسیر هدف اصلی رساله که همانا تبیین کمیت‌های منفی در تقابل‌های واقعی است و نه منطقی، نتیجه می‌گیرد:

«پس ناخرسندی (Mißfallen) حقیقتاً فقدان خوشایندی نیست: مبنای مثبتی است که تماماً یا قسمتی از آن خوشایندی را که از زمینه‌های دیگر برمی‌خیزد، رفع می‌کند. بدین دلیل آن را خوشایندی منفی می‌خوانم» (Ibid:2:181).

«بدین دلایل بیزاری می‌تواند میلی منفی، نفرت عشقی منفی، زشتی زیبایی منفی، سرزنش ستایشی منفی خوانده شود» (Ibid:2:182).

کریستین هلموت ونتسل شارح زیباشناسی کانت در مقاله خود تحت عنوان «آیا کانت چیزی را زشت نمی‌یابد؟»^۱ با ارجاع به رساله مزبور و نیز تأملات کانت در «درس‌گفتارهایی درباره منطقی»، ادعا می‌کند:

«عبارات ارجاع داده شده [فرض امکان] باور کانت را به مبانی پیشینی (a priori grounds) احکام ذوقی منفی [(زشتی تأملی)] _ مانند احکام ذوقی مثبت [(زیبایی تأملی)] _ منطقی جلوه می‌دهد» (Wentzel, 1999: 419).

لیکن باید توجه داشت کانت برای استدلال‌های خود در رساله مزبور دو نمونه مثال پیش می‌کشد؛ اولی مربوط به ذائقه است که در هنگام خوردن دارویی تلخ متأثر می‌شود و دومی مربوط به ناخوشایندی است که در نتیجه یک فعل حاصل می‌شود (AN,2:180-).

۱. کریستین هلموت ونتسل (Christian Helmut Wenzel) نام مقاله خود (Kant Finds Nothing Ugly?) را از عنوان مقاله تأثیرگذار دیوید شایر (David Shier) یعنی (Why Kant Finds Nothing Ugly) اقتباس می‌کند. در واقع مقاله ونتسل درصدد رد ایده کلی مقاله شایر برمی‌آید.

181). به علاوه او در ابتدای طرح پرسش‌های فوق عبارت «بگذارید مثالی از روانشناسی بیاوریم» بهره می‌برد و گواه بر این است که کانت چنین نمونه‌هایی را همانند «خرسندی و [یا نخرسندی] که به طریق پاتولوژیک [منوط به یک انفعال، احساس و عاطفه] مشروط می‌شود» (CJ,5:209) می‌نگرد. مجموعه این ملاحظات پيشانقادی کانت نشان می‌دهد که وی با اشاره‌هایی پراکنده به زشتی آن را در سطح ادراک حسی تجربی و مشروط تبیین می‌کند و نیز با ایجابی و مثبت دانستن آن زشتی را چون واقعیت حسی تجربی در بستری انسان‌شناختی مورد توجه قرار می‌دهد، لیکن مفهوم زشتی از درک تجربی ناخوشایندی فراتر نمی‌رود؛ به عبارت دیگر زشتی در نظرگاه پيشانقادی او چیزی جز ادراک تجربی احساس ناخوشایندی نیست و لذا در دستگاه نقادی کانت به آن توجه نمی‌شود. چندان که در نقد سوم در کل سخنی از زشتی نمی‌رود مگر در بند ۴۸ تحت عنوان «درباره نسبت نبوغ با ذوق» که بیشتر به تبیین مزیت هنر زیبا می‌پردازد:

«هنر زیبا دقیقاً برتری خود را در این نشان می‌دهد که چیزهایی را که در طبیعت ناخوشایند یا زشت می‌یابیم به نحوی زیبا توصیف می‌کند. خشم‌ها، امراض، خرابه‌های جنگ و غیره همه گزنده هستند و باین حال می‌توانند به طرز بسیار زیبایی توصیف، و حتی در نقاشی‌ها ارائه شوند» (CJ,5:312).

باید توجه داشت شرحی که کانت در اینجا از زشتی می‌آورد متعلقات یک واکنش زیباشناختی محض نیستند بلکه به عنوان متعلقاتی که ضد اراده ما برای دریافت «مطبوع» و «احترام به خیر» عمل می‌کنند معرفی می‌شوند که با مفهومی قابل توصیف همراه‌اند.

۲) امکان پرسش از زشتی در سازوکار دستگاه نقادی کانت

کانت نقد سوم خود را که آخرین اثر از نقدهای سه‌گانه وی بود تحت عنوان «نقد نیروی حکم» در سال ۱۷۹۰ منتشر کرد. این اثر حاوی آراء استتیک یا به عبارت دقیق زیباشناختی وی است. با توجه به ماهیت استتیک معاصر، بررسی جایگاه زشتی در افق نقد سوم کانت به یکی از چالش‌برانگیزترین مناقشات در میان شارحان و مفسران آثار او در حوزه استتیک تبدیل شده است. در واقع چنین پژوهش‌هایی درصدد سنجش امکان کارآمدی روش

تحلیل زیباشناختی کانت در خصوص حکم به زشت هستند. لیکن در نتیجه روش‌شناسی نقد مزبور هرگونه توجیه توجه کانت به زشتی و احکام مربوط به آن ناممکن خواهد بود. از آنجایی که در هر قضیه‌ای حکم به نقیض آن هم ممکن است، انتظار می‌رود طرح پرسش از هر نوع حکم مربوط به زشتی نیز در بخش تحلیل نقد نیروی حکم امکان‌پذیر باشد، اما در افق زیباشناسی کانت صدور هیچ حکم تأملی درباره زشتی ممکن نیست. در نظام استعلایی کانت در کل احکام به دو گونه تعینی (bestimmend) و تأملی تقسیم می‌شوند. هر دو این احکام دارای اصل پیشینی هستند باید ضرورتاً دارای اعتبار کلی باشند. گونه اول (احکام تعینی) اعتبار کلی خود را از ارجاع حکم به ابژه تأمین می‌نمایند. اساساً شهودی که به ما داده شده است باید ذیل مفهومی اندراج یابد تا صورت حکم صادره را به‌طور کلی در تناسب با آن شهود متعین کند و آگاهی سطحی تجربی ما را از شهود به آگاهی عام و کلی مرتبط سازد و بدین ترتیب به احکام تجربی اعتبار بخشد. چنین مفهومی، مفهومی است محض و مقدم بر تجربه، متعلق به قوه فاهمه، که منحصرأ به‌طور کلی نحوه استفاده از یک شهود را برای حکم معین می‌کند. (PRO, 4:300). همین‌طور در کاربرد عملی عقل، قانون اخلاقی به‌عنوان مرجع تعین و کلیت احکام اخلاقی لحاظ می‌شود؛ اما در احکام تأملی کلیت احکام صرفاً بر حالت سوژکتیو قوای شناختی فاعل ادراک ارجاع دارد و بنابراین کلیت چنین حکمی بر غایت‌مندی صوری قوای ذهن و یا صورت غایت‌مندی طبیعت، به‌عنوان اصل پیشینی، ارجاع دارد. ریشه مسئله عدم امکان حکم تأملی درباره زشتی در نظام استعلایی کانت از نقطه نظر روش‌شناختی این است که اولاً چنین احکامی باید به نحو مستقل از مفاهیم ابژکتیو وضع شوند و ثانیاً چنین احکامی باید اعتبار کلی سوژکتیو داشته باشند (Shier, 1999: 412-413).

هر دو این انتظارات به دلیل لزوم تحقق کلیت حکم زیباشناختی است تا بتوان چنین احکامی را با اصل پیشینی غایت‌مندی سوژکتیو یا ابژکتیو نسبت داد. چراکه بدون مبانی پیشینی حکم ذوقی، تنها مبنای تجربی برای آن ممکن خواهد بود. برای حکم درباره زشتی چنین کلیتی بر اساس روش تحلیل کانت از حکم استتیک، محقق نمی‌شود. کریستین

هلموت ونتسل بر این باور است که:

«یک فرد می‌تواند دلایلی سیستماتیک جهت مبنای پیشینی برای احکام منفی ذوق ارائه دهد. برای کانت همواره این واقعیت که A ادعا کند X زیباست درحالی که B ادعا می‌کند X زشت است و هر دو A و B بر این باور باشند که احکام آن‌ها حقیقی و به نحو کلی معتبر هستند، ممکن است رخ دهد و هیچ‌یک از آن‌ها احتمالاً نمی‌توانند با هیچ نوع تحلیلی متقاعد شوند که اشتباه می‌کنند» (Wentzel, 1999: 419).

ونتسل با استدلالی ناکارآمد، ادعای کلیت حکم ذوقی را در صورت عدم وجود هرگونه مبنای پیشینی برای احکام مربوط به زشتی بی‌مورد و غیرضروری می‌داند؛ به عبارت دیگر او مدعی است اگر مبنای پیشینی برای حکم به زشتی وجود نداشته باشد پس ادعای اعتبار کلی حکم ذوقی هم لازم نخواهد بود و چنین نگاهی تعارض (Antinomie) ذوقی را بی‌معنا می‌کند. وی در ادامه با ابتناء به رساله «تلاش برای وارد کردن کمیت‌های منفی در فلسفه» نوعی از غایت‌مندی منفی را برای اثبات احکام زشتی مطرح می‌سازد. لیکن توجه به این نکته ضروری است که آنچه مبنای چنین اصل پیشینی را برای احکام زیبا فراهم می‌سازد کمیتی است که اعتبار کلی حکم ذوقی تأملی را فراهم می‌آورد. مؤلفه‌های تحلیل حکم ذوقی بر اساس کارکردهای منطقی قوه ذوق نتایج تبیین‌های نهایی آن‌ها عبارت‌اند از:

الف) کیفیت: خرسندی بی‌علقه

ب) کمیت: اعتبار کلی

ج) نسبت: غایت‌مندی بدون غایت

د) جهت: رضایت ضروری

الیکس کوهن در مقاله‌ای به نام «دیدگاه کانت در باب امکان زشتی» (Kant on the Possibility of Ugliness) با ارجاع به رسایل پیشانقادی و تأکید وی بر ایجابی بودن زشتی غیر تأملی که در بخش اول پژوهش حاضر به آن پرداخته شد، ادعا می‌کند که با فرض امکان نقض هر یک از تبیین‌های مؤلفه‌های تحلیل امر زیبا می‌توان به امکان داوری

درباره امر زشت دست یافت. وی در پژوهش خود مقابل‌های زیر را برای مؤلفه‌ها و تبیین‌های بخش تحلیل معرفی می‌کند:

الف) (کیفیت): ناخرسندی بی‌علقه

ب) (کمیت): اعتبار کلی

ج) (نسبت): ضد‌غایت‌مندی بدون غایت

د) (جهت): ناخرسندی ضروری

کوهن تبیین مؤلفه کمیت را سلبی نمی‌سازد چرا که اعتبار کلی لزومی است که حکم ذوقی کانت در نظام استعلایی‌اش دنبال می‌کند و چیزی است که حکم ذوقی تأملی را از حکم ذوقی حسی (Sinnesgeschmack) متمایز می‌سازد^۱ (Cohen, 2013: 204). لیکن سازوکاری که چنین کلیتی را در حکم مربوط به زیبا فراهم می‌سازد مطلقاً امکان توجه به زشتی تأملی را در افق زیباشناسی کانت رد می‌کند. درواقع چنین کلیتی وجه تمایز حکم ذوقی تأملی (Reflexionsgeschmack) را با سایر احکام حسی (Sinnesurteil) فراهم می‌آورد:

«این ادعای اعتبار کلی به نحوی چنان اساسی به حکمی که به موجب آن چیزی را زیبا می‌خوانیم تعلق دارد که استعمال این اصطلاح [زیبایی] هرگز برای کسی بدون اندیشیدن اعتبار کلی رخ نمی‌داد، بلکه هر چیزی که بدون مفهوم از آن خرسند می‌شدیم؛ مشمول مطبوع می‌شد» (CJ, 5:214).

به دو دلیل اساسی چنین حکمی تأملی درباره امر زشت در نظرگاه تحلیل حکم زیباشناختی کانت ناممکن می‌نماید: الف) دلیل سیستماتیک و ب) دلیل روش‌شناختی.

الف) دلیل سیستماتیک به ساختار فلسفه نقادی کانت مربوط است. درواقع نظریه استتیک کانت به دلیل نقشش در پیوند فلسفه‌نظری و فلسفه عملی وی تحقق چیزی بنام زشتی تأملی را ممتنع می‌سازد. اگر چنین پیوندی را تحقق یافته بدانیم امکان صدور حکمی

۱. کوهن مدعی است که امتیاز تفسیر وی درواقع توجه به کلیت حکم تأملی مربوط به زشت به‌مانند احکام تأملی مربوط به زیبا است (Cohen, 2013: 204).

مبنی بر این که الف زشت است در حوزه زیباشناختی کانت ناممکن می‌شود. اگر زشتی محض طبیعی وجود داشته باشد، نقد سوم در اتصال حوزه‌های نظری و عملی شکست می‌خورد؛ زیرا در تناقض با غایت‌مندی صوری طبیعت و غایت‌مندی در قوای متصوره انسان است (Thomson, 1992: 107). کانت در مقدمه نقد سوم به شکافی جدی بین حوزه‌های (ditio)^۱ نظری و عملی و لزوم وجود حکمی برای پر کردن این شکاف می‌پردازد. کانت از این شکاف به خلیجی پهناور میان حوزه محسوس مفاهیم طبیعت و حوزه فوق محسوس (übersinnlich) مفهوم آزادی تعبیر می‌کند (CJ, 5:176). وی با آشکار ساختن مغالطات جدلی ثابت می‌کند که حوزه شناخت و حوزه آزادی هر یک به تنهایی دارای قلمروی (Territorium)^۲ منفک از قلمرو دیگری نیستند بلکه:

فهم و عقل واجد دو قانون‌گذاری مختلف بر قلمرو (territorium) واحد تجربه هستند. باین حال هیچ‌یک از این قانون‌گذاری‌ها تداخلی با دیگری ندارد» (Ibid: 5:175). کانت تعلق محض دستورات اخلاقی به حوزه فوق محسوس را رد می‌کند. چرا که با تفکیک حوزه‌های قانون‌گذاری عقل و قانون‌مندی فهم هرگز نمی‌توان قوانین نومنال را در یک جهان علی مکانیکی پیاده کرد. کانت در واقع با تأکید بر این که قوانین اخلاقی تنها بر اراده نومنال و دئی اعمال می‌شوند، متعهد است تا نشان دهد که این قوانین بر برخی رخدادهای طبیعی (یعنی کنش‌های زمان‌مند، اندیشه‌ها و امیال انسان اعمال می‌شوند (Thomson, 1992: 108)؛ و این‌گونه قلمرو فاهمه و عقل را در واقع قلمرو واحدی می‌داند و شناخت نظری و عملی را دو کاربرد متفاوت مرجع واحد عقل در قلمرو مزبور تلقی می‌کند. وی با تحلیل احکام تأملی نوعی از غایت‌مندی اعمال‌شده از جانب ما بر طبیعت به‌طور کلی و صرف نظر از غایت حقیقی خود طبیعت، سعی در این دارد که شکاف میان تبعیت از قانون طبیعت و نیز خود-قانون‌گذاری مختارانه موجودی واجد عقل و احساس (انسان) را پر کند؛ بنابراین حکمی که تأمل ضدغایت صورت را برای ما ممکن کند مانع

۱. domain؛ در اینجا به «حوزه» ترجمه شده است.

۲. territory؛ در اینجا به «قلمرو» ترجمه شده است.

اعمال غایت‌مندی از جانب ما بر طبیعت شده و در آگاهی ما از غایت‌مندی قوای متصوره خودمان نیز اختلال ایجاد می‌کند؛ به عبارت دیگر هماهنگی قوای شناختی ما با تصور صورت غایت‌مند طبیعت در ارتباط است و ما با تأمل امر زیبا چنین غایت‌مندی صورت را به طبیعت نسبت می‌دهیم. اگر ناهماهنگی قوای شناختی سوژه ممکن باشد باید بتوان نوعی از ضدغایت‌مندی صورت را به طبیعت نسبت داد که این به معنای تصدیق امکان عدم غایت‌مندی در طبیعت و نیز قوای متصوره ما خواهد بود. لذا به دلیل نقض غایت‌مندی صوری طبیعت و غایت‌مندی درونی در قوای متصوره انسان، درنهایت طبیعت در تبیین غایت‌نهایی که انسان باشد عقیم خواهد ماند. تأمل زشتی دارای ویژگی‌های شبه غایت‌شناسانه است. در واقع ایده این که طبیعت توسط فهمی غیر از فهم ما به منظور خنثی‌سازی تلاش‌هایمان در جهت شناخت آن طراحی شده است با سازوکار غایت‌مندی در نیروی حکم کاملاً در تناقض است و این خود صدور حکم تأملی را درباره زشت در سیستم انتقادی ناممکن می‌سازد. (Ibid: 108)

نقد ذوق کانت والا (Erhabenen) را به جای زشت برای تبیین بی‌فرمی برمی‌گزینند. همان‌طور که گفته شد کانت در توضیح آموزه‌های باومگارتن در درس‌گفتارهای خود برای توضیح زشتی واژه deformitas یا کج‌صورتی را به کار می‌برد. همچنین لفظ بی‌صورتی Formlosigkeit در دستگاه نقادی کانت در سازوکار تأمل در باب والا اندیشیده می‌شود. در واقع زشتی جزو انفعالات امر والا است، یعنی همان زشتی در تأثراتی که امر والا دارد ایفای نقش می‌کند. (Barck & Fontius, 1992: 39-40). تفاوت والا با زیبا این است که تصور صرف صورت موضوع شناخت ما را در تأمل زیبایی غوطه‌ور می‌سازد در مقابل والایی آن چیزی است که در بی‌صورتی موضوع روی می‌دهد. لذا آنچه زیباست نمایش یک مفهوم نامتعین فهم و والا نمایش یک مفهوم نامتعین عقل است و تنها به ایده‌های عقلی مربوط می‌شود. لیکن آنچه در باب والا و زیبا مشترک است بسیار حائز اهمیت است و سبب توجه کانت به والایی به جای زشتی و ناممکن پنداشتن «تأمل» دومی در سازوکار دستگاه نقادی می‌شود:

«زیبا و والا از جهاتی شبیه هستند. از هر دو به خاطر خودشان خرسند می‌شویم و هر دو آن‌ها این را که حکمی تأملی را بجای حکمی حسی یا حکمی که به نحو منطقی تعینی است، وضع کرده‌ایم، پیش‌فرض می‌گیرند؛ بنابراین هیچ‌یک از آن‌ها خرسندی ما را به دریافتی حسی مانند آنچه مطبوع است یا مفهومی معین وابسته نمی‌کنند» (CJ,5:244).

کانت آن خرسندی را که تأمل والا پدید می‌آورد لذت سلبی (negative Lust) می‌خواند (Ibid5:245)؛ اما چنین لذتی از آن جهت سلبی است که تصور غایت‌مندی را از طبیعت سلب می‌کند ولی از آن حیث ایجابی است که انسان غایت‌مندی را در خود و در توفیق‌نهایی در تأمل والایی می‌یابد. چندان که مفهوم والایی:

هیچ چیزی را در خود طبیعت غایت‌مند نشان نمی‌دهد، بلکه تنها آنچه ما می‌توانیم از شهودات طبیعت استفاده کنیم [را غایت‌مند نشان می‌دهد]، به طوری که می‌توانیم غایت‌مندی را در خودمان کاملاً مستقل از طبیعت احساس کنیم» (Ibid,5:246).

در اینجا روشن است که اگر کانت به جای تأمل والایی به تأمل زشتی می‌پرداخت و زشتی تأملی را در دستگاه نقادی خود تبیین می‌نمود، غایت‌مندی کارکرد قوای متصوره انسان تهدید می‌شد و این با انسان خودمختار (Autonom) که خود را در دستگاه نقادی کانت غایت‌نهایی طبیعت می‌یابد در تناقض قرار می‌گرفت. چراکه خرسندی حاصل از ادراک بی‌صورتی و توفیق انسان در تأمل والا، به عبارت دیگر از عهده تأمل چنین امری برآمدن، اشاره و دلالتی بر اصل برتر آزادی دارد. غایت‌مندی در قوای متصوره انسان سبب می‌شود که کانت ملاحظه بی‌صورتی را ذیل مفهوم والایی با ادراک خرسندی گره بزند ولیکن ذیل تأمل زشتی که کیج‌صورتی متعلق آن است، تحقق چنین خرسندی ناممکن و حتی بی‌معنا می‌نماید، چراکه تأمل زشتی بیشتر بر عجز انسان در اعمال غایت‌مندی قوای متصوره‌اش بر رخداد بدشکلی دلالت دارد که سبب تولید احساسات چون بیزاری و انزجار می‌شود.

ب) دلیل روش‌شناختی به نحوه تحلیل حکم زیباشناختی بازمی‌گردد. کانت در نقد سوم سه عملکرد برای ذوق تعریف می‌کند که مرجع آن قوه ذوق است. این عملکردها

فعالیت‌های قوه ذوق را بر سه وجه مرتب می‌نماید که عبارت از ذوق حسی، ذوق اخلاقی (moralischer Geschmack) و ذوق تأملی (reflektierend Geschmack) می‌باشند. اولی با مطبوع (angenehm)، دومی با خیر اخلاقی (moralisches Gut) و آخری با زیبایی (Schönheit) سروکار دارند. متعلقات دو مورد اول با علقه‌ها (Interesse) نسبت می‌یابند و متعلق سوم فاقد هرگونه نسبتی با هر علقه‌ایست.^۱ هدف اصلی از طرح مسئله عدم نسبت حکم مربوط به زیبا یا حکم ذوقی تأملی با هر علقه‌ای، در واقع ایجاد امکان برای ادعای اعتبار کلی برای حکم تأملی است.^۲ همان‌طور که سابقاً اشاره شد، این نوع احکام اعتبار کلی خود را نه از ارجاع به عین بلکه از ارجاع حکم به حالت سوژه به دست می‌آورند: اگر فکر کنیم که حکم درباره انتقال‌پذیری کلی تصور صرفاً دارای یک مبنای ایجابی سوژکتیو است؛ یعنی چیزی که مفهومی از ابژه را درگیر نمی‌کند، پس این مبنا می‌تواند هیچ نباشد جز حالت ذهنی که در رابطه بین قوای متصوره درمی‌یابیم. تا جایی که تصور داده شده را به شناخت در کل (Erkenntnis überhaupt) ارجاع دهند» (CJ,5:217).

«شناخت در کل» به دو قوه متخیله و فاهمه نیازمند است لیکن در هماهنگی با یکدیگر. چراکه قوه متخیله کثرات شهود را باهم تجمیع نموده و فاهمه وحدتی برای تصورات فراهم می‌آورد. لیکن در این «شناخت در کل» فاهمه مفهوم مشخصی را بر شهود تأمین شده از طریق قوه متخلیه، اعمال نمی‌کند و بنابراین متخیله را در خدمت خود به کار

۱. کانت در نقد سوم علقه را رضایت از وجود عین تعریف می‌نماید: «علقه آن رضایتی است که با تصور وجود متعلق پیوند می‌زیم» (CJ,5:205). نیز معنای علقه در حوزه کاربرد عملی عقل «احترام به قانون اخلاقی» تفسیر می‌شود: «هر آنچه به اصطلاح علقه‌ای اخلاقی نام دارد، به راستی عبارت از احترام به قانون است» (Gr,4:401).

۲. تقدم مؤلفه کیفیت بر مؤلفه کمیت در کارکرد منطقی حکم ذوقی برخلاف حکم شناختی و اخلاقی است: «من در پویش مؤلفه‌هایی که این نیروی حکم در تأملش [به آن‌ها] مراجعه می‌کند، از طریق کارکردهای منطقی برای داوری راهنمایی شده‌ام (زیرا همیشه حتی در داوری ذوقی ارتباطی با فاهمه موجود است). از آنجایی که حکم ذوقی درباره زیبا ابتدا به مؤلفه کیفیت توجه دارد، نخست آن را مورد ملاحظه قرار داده‌ام» (CJ,5:203).

نمی‌گیرد. بلکه تعاملی آزاد از قواعد شناختی بین این دو قوه شکل می‌گیرد که کانت از آن به بازی آزاد (freies Spiel) تعبیر می‌نماید.^۱ تحقق چنین بازی هماهنگی بین قوای متصوره و در نتیجه آن حالت ذهنی که حاصل آگاهی از این هماهنگی است و چنین هماهنگی که از آن به «شناخت در کل» تعبیر می‌شود و بیشتر معطوف به سازوکار شناخت است تا شناخت ابژه‌ای معین، در نتیجه خود خرسندی حاصل می‌آورد که همان خرسندی ناشی از داوری زیباست. تأخر چنین خرسندی نسبت به فرآیند تأمل که همان کلید نقد ذوق است چون ضرورتی اساسی برای اعتبار کلی حکم ذوقی تلقی می‌شود چراکه اگر خرسندی مقدم بر هماهنگی قوا و آگاهی ذهن از آن هماهنگی بود چیزی غیر از مطبوع صرف نبود.

حال جهت صدور حکم تأملی درباره زشت باید امکان آن در سازوکار بازی آزاد و هماهنگی قوای متصوره مورد پرسش واقع شود. آلیسون بر این باور است که بین هماهنگی قوای متخیله و فاهمه و بازی آزاد آن‌ها تمایزی در کار است. وی بازی آزاد را به بازی و تأمل صرف قوای متخیله و فاهمه نسبت می‌دهد و موفقیت در ارتباط قوا در چنین شرایطی را هماهنگی بین قوای متصوره تفسیر می‌نماید و بنابراین فضایی را برای احتمال عدم توفیق در ارتباط گیری قوا با یکدیگر در تأمل صرف مهیا می‌سازد. در نتیجه ناخرسندی بی‌علقه و صدور حکم تأملی نقیض زیبایی را در این سازوکار محتمل می‌گرداند^۲ (Allison, 2001:)

۱. به نظر می‌رسد کانت اصطلاح بازی را از دیوید هیوم و اثر او تحت عنوان «درباره معیار ذوق» به عاریت گرفته است. هیوم در بخشی از اثر خود بازی را به دریافت حسی نسبت می‌دهد و آن را در تحت حاکمیت اصول ذوق می‌داند:

«بنابراین اگرچه اصول ذوق کلی است، و تا حدی، اگر نه کاملاً، در همه انسان‌ها یکی است، همچنان افراد کمی واجد صلاحیت داوری درباره هر اثر هنری و یا مقرر ساختن احساس خود به‌مثابه معیار زیبایی می‌باشند. اقدام‌های داخلی دریافت حسی به ندرت آن‌قدر کامل هستند که اصول کلی (ذوق) مجال بازی دلخواهشان را بدهند و احساسی مطابق با آن اصول را تولید کنند» (Hume, 1910: 228).

۲. در همین راستا کریستین هلموت و نرتل در مقاله خود تحت عنوان «آیا کانت چیزی را زشت نمی‌یابد؟» برای اثبات امکان وضع حکم درباره زشت در سازوکار مطرح در بند ۹ نقد سوم «بازی ناهماهنگ» (disharmonious play) را پیشنهاد می‌دهد (Wentzel, 1999: 421). الیکس کوهن نیز در مقاله خود تحت عنوان «دیدگاه کانت در باب

چنین قرائتی اشکالات عمده‌ای پدید می‌آورد. در صورت پذیرش فرض آلیسون دریافت استعلایی از اساس چه از لحاظ اندراجی و چه از لحاظ تأملی در دستگاه نقادی کانت ناممکن می‌شود. نقد اول استدلال می‌کند زمانی که فاعل شناسا عبارت «من می‌اندیشم» را ابراز می‌دارد یا هر تصویری را مشمول وحدت استعلایی می‌کند، لازم است یک یا چند مقوله یا مفهوم محض فاهمه بر آن اعمال شود. این مفاهیم محض فاهمه هیچ نیستند مگر مفاهیم تجربی تعینی، درست همان‌گونه که صورت‌های محض شهود هیچ نیستند جز صورت‌های شهودات تجربی. این امر نشان می‌دهد که ما هرگز نمی‌توانیم از یک تصور در کل _ و حتی فراتر از آن از تصویری از یک متعلق بدون اعمال مفاهیم تجربی بر آن _ آگاه شویم و اگر بپذیریم که اعمال یک مفهوم بر کثرتی، قوه فهم را به هماهنگی با کثرتی از حساسیت بازتولید شده توسط متخیله می‌رساند به این معنی است که در غیر این صورت هرگز قادر نخواهیم بود بدون شکلی از هماهنگی بین فاهمه و متخیله، به آگاهی دست یابیم یا به عبارتی ساده‌تر اساساً «آگاه شویم»، هرچند چنین هماهنگی بازی آزاد نخواهد بود؛ اما این نشان می‌دهد که برای کانت اساساً دو نوع رابطه ممکن بین متخیله و فاهمه در تجربه هر متعلقی وجود دارد؛ یکی حالتی از بازی آزاد بین آنهاست که در هماهنگی مستقل از هر مفهوم تجربی عینی در این حالت روی می‌دهد؛ و دیگری هماهنگی دو قوه هم‌زمان با وابستگی به مفاهیم تجربی است. در نتیجه یک ناهماهنگی محض بین قوای متصوره با وحدت استعلایی ادراک در کل متناقض است. به عبارتی چنین ناهماهنگی به نوعی عدم امکان معرفت‌شناختی در اصل آگاهی استعلایی انسان است (Guyer, 2005: 146). حال چنین سؤالی پیش می‌آید که آیا می‌توان پذیرش امکان ناهماهنگی را مترادف با پذیرش ناهماهنگی محض دانست؟ پاسخ این پرسش به فرض تقدّم حکم تعینی بر حکم تأملی یا بالعکس برمی‌گردد. با توجه به این امر، باید التفات

امکان زشتی» در تلاشی برای تبیین زشتی و امکان صدور حکم درباره آن در روش تحلیل حکم استتیک کانت «بازی غلط» (foul play) را به عنوان معنای نقیض بازی آزاد ارائه می‌دهد (Cohen, 2013: 203).

داشت که خود کانت تلویحاً در توضیحی که دربارهٔ اعتبار کلی این دو نوع حکم ارائه می‌دهد، بر تقدّم حکم تعینی نسبت به حکم تأملی صحّه می‌گذارد:

«حکمی با اعتبار کلی تعینی (objektiv allgemeingültiges Urteil) همیشه دارای [اعتبار کلی] سوژکتیو نیز هست، یعنی اگر حکم برای چیزی که تحت مفهوم داده شده موجود می‌شود واجد اعتبار باشد، پس برای هر کسی نیز که یک ابژه را از طریق این مفهوم تصور کند معتبر است. لیکن از حکمی با اعتبار کلی سوژکتیو (Subjektiv Allgemeingültiges Urteil)، یعنی از اعتبار کلی زیباشناختی که بر هیچ مفهومی تکیه ندارد، به هیچ وجه نمی‌توان اعتبار کلی منطقی را استنباط کرد» (CJ,5:215).

این ناهماهنگی محض که برای طرح امکان پرسش از زشتی در روش‌شناسی تحلیل حکم ذوقی ضروری است، ناممکن است. زشتی چون زیبایی صرفاً می‌تواند در یک حکم محمولی برای موضوعی در نظر گرفته شود. برای حمل چنین محمول‌هایی بر یک موضوع، نخست باید موضوع از طریق اعمال مفاهیم بر شهودات تجربی شناخته شود. به‌عنوان مثال برای این که زیبایی به گلی نسبت داده شود باید اول موضوع گل به شناخت نظری درآید. برای تحقق شناخت نظری یک متعلق قوای متصوره ابتدا باید هماهنگی را برای صدور حکم تعینی برقرار سازند. متعاقباً همین قوا برای درک محمول زیبایی خود را از چنگ مفاهیم محض (مقولات) آزاد ساخته و درعین حال در مساهمتی فعالانه در هماهنگی با یکدیگر به فعالیت خود ادامه می‌دهند.

پس هماهنگی قوا بدون اعمال هیچ مفهومی برای آگاهی از هرگونه حالت ذهن باید استمرار یابد؛ اما در صورتی که چنین هماهنگی بین قوای متصوره بدون تکیه بر مفهومی جهت تأمل متعلق زیبایی متوقف شود فاعل شناسا به همان شناخت تعینی خود از موضوع اکتفا نموده و از بازی آزاد و تأمل در صورت محض عین امتناع می‌نماید، و یا حداقل درگیر آن نمی‌شود؛ به عبارت دیگر می‌تواند متعلق را صرفاً به نحو اندراجی بشناسد. در واقع بروز هرگونه ناهماهنگی در قوای متصوره به مثابهٔ که شرط لازم فرض امکان حکم تأملی دربارهٔ زشتی، در سازوکار استعلایی آگاهی، چه به نحو اندراجی (شناختی) و چه به نحو

تأملی (شناخت در کل) ممکن نیست و تنها بی تفاوتی نسبت به زیبایی و اکتفا به شناخت نظری صرف توسط فاعل شناسا امکان دارد؛ زیرا قوایی که پیش تر برای شناختی موضوعی با هم هماهنگی اندراجی یافته‌اند هرگز نمی‌توانند متعاقباً در تأمل صورت صرف متعلق به نحو مطلق به ناهماهنگی برسند. لیکن شناخت نظری صرف هم‌زمان با بی تفاوتی احساسی نسبت به متعلق شناخت نهایت حالتی است که در صورت عدم هماهنگی تأملی _ و نه ناهماهنگی _ ممکن می‌شود.

نتیجه‌گیری

با عطف به ملاحظات پیشانقادی کانت، زشتی به نزد وی مترادف با ادراک ناخوشایندی صرفاً ایجابی تجربی است که جزو واقعیت‌های دریافت‌های حسی انسان به‌عنوان موجودی واجد احساس است. احساسی حاکی از نقصان که نقیض زیبایی و کمال در ادراک حسی است و از این حیث با فقدان کمال یا زیبایی که به دریافت خشک و مبراً از احساسات منجر می‌شود، متفاوت است. در واقع زشتی به‌عنوان نقیض کمال استتیک خود به‌عنوان متعلق ادراک حسی ایجابی ملاحظه می‌شود؛ اما زشتی به‌عنوان حکمی تأملی در دستگاه نقادی کانت جایگاهی ندارد و وی جهت توفیق در تکمیل پیکربندی نقدهای سه‌گانه و تحقق معنای غایت‌مندی بیرونی در طبیعت و غایت‌مندی درونی در قوای متصوره انسان، به‌جای آن ملاحظه‌ای از بی‌صورتی را ذیل معنای والایی پیش چشم داشته است؛ چراکه استتیک نقادانه کانت برای تحقق معنای انسان به‌عنوان غایت‌نهایی طبیعت حتماً می‌بایست در هر داوری تأملی نسبتی ایجابی با احساس خرسندی یا نوعی از غایت‌مندی برقرار سازد. کانت در دستگاه نقادی خود اساساً دو حالت برای ارتباط قوای متخیله و فاهمه به‌منظور کسب آگاهی تبیین می‌نماید. یکی حالتی از بازی آزاد بین آنهاست که در هماهنگی مستقل از هر مفهوم تجربی عینی روی می‌دهد؛ و دیگری هماهنگی دو قوه هم‌زمان با وابستگی به مفاهیم تجربی است. در صورت عدم تحقق هر یک از این دو حالت هماهنگی، اصل آگاهی استعلایی انسان تهدید می‌شود. صدور هرگونه حکم تأملی به نوع خاصی از هماهنگی بین قوای متصوره فاعل ادراک نیاز دارد که عدم تحقق آن امکان

رخداد هرگونه آگاهی در نظام استعلایی را حتی در محدوده شناخت در کل و تأملی، با بحران مواجه خواهد ساخت. در نتیجه تحقق امکان صدور حکم تأملی درباره امر زشت مستلزم ناهماهنگی قوای متخیله و فاهمه در انسان است که چنین امری با توجه به سازوکار آگاهی استعلایی به نزد کانت -چه در احکام تعیینی و چه در احکام تأملی- ناممکن می‌نماید؛ بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که تحمیل امکان صدور حکم تأملی درباره زشت بر استتیک نقادانه کانت کاری از پیش نخواهد برد چراکه اساساً زشتی تأملی جایی در افق استتیک نقادانه وی ندارد.

تعارض منافع

تعارض منافع وجود ندارد.

ORCID

Arsalan Aghakhani



<http://orcid.org/0000-0003-1661-144X>

Seyed Mohammadreza



<http://orcid.org/0000-0001-7836-2616>

Hosseini Beheshti



<http://orcid.org/0000-0002-9874-0810>

Shams Al-molok

Mostafavi

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

- Allison, Henry. (2001). *Kant's Theory of Taste: A Reading of the Critique of Aesthetic Judgment*. New York: Cambridge university press.
- Barck & Fontius. (2000). *Ästhetische Grundbegriffe (Ägb): Historisches Wörterbuch in Sieben Bänden, Band3*. Stuttgart. Weimar: J.B.Metzler.
- Cohen, Alix. (2013). "Kant on the Possibility of Ugliness". *The British Journal of Aesthetics*. 53. 199-209.
- Guyer, Paul. (2005). *Values of Beauty: Historical Essays in Aesthetics*. New York: Cambridge university press.
- Hume, David. (1910). "Of the Standard of Taste". *English Essays from Sir Philip Sidney to Macaulay*. P. F. Collier & Son. 27. 215-236.
- Kant, Immanuel. (1987). *Critique of Judgement*. translated by W.S Pluhar. Indianapolis: Hackett Publishing Company.
- Kant, Immanuel. (1987). *Groundwork for the metaphysics of morals*. translated by Allen W. Wood. London: Yale University Press.
- Kant, Immanuel. (1991). *Kritik der Urteilskraft*. Leipzig: Reclam.
- Kant, Immanuel. (1992). *Lectures on Logic*. translated by Michael Young. New York: Cambridge university press.
- Kant, Immanuel. (2004). *Prolegomena to Any Future Metaphysics That Will be Able to Come Forward as Science*. translated by Gary Hatfield. New York: Cambridge university press.
- Kant, Immanuel. (2011). *Observations on the Feeling of the Beautiful and Sublime and Other Writings*. translated by Patrick Frierson & Paul Guyer. New York: Cambridge university press.
- Kant, Immanuel. (1992). *Theoretical Philosophy 1755-1770*. translated by David Walford. New York: Cambridge university press.
- McRobert, J. (2004). "Kant on negative quantities, real opposition and inertia". *Meeting of the Western Canadian Philosophical Association*. Victoria BC.
- Shier, David. (1998). "Why Kant finds nothing ugly". *British Journal of Aesthetics*, 38, 412-418.
- Thomson, Garret. (1999). "Kant's Problems with Ugliness", *The Journal of Aesthetics and Art Criticism*. 50. 107-115.
- Wenzel, Christian. (1999). "Kant finds nothing ugly?". *The British Journal of Aesthetics*. 39. 416-422.
- Zammito, John H. (1992). *The Genesis of Kant's Critique of Judgment*. Chicago: University of Chicago Press.

استناد به این مقاله: آقاخان‌ی، ارسلان، حسینی بهشتی، سید محمدرضا، مصطفوی، شمس الملوک. (۱۴۰۱). امکان پرسش از امر زشت در افق استتیک کانت، فصلنامه علمی حکمت و فلسفه، ۱۸(۶۹)، ۱-۲۵.

DOI: 10.22054/WPH.2021.61093.1979



Hekmat va Falsafeh (Wisdom and Philosophy) is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License.